

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید رضا حق‌شناس از شهدای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی رمضان

بابا از من می‌خواست برای شهادتش دعا کنم

■ علیرضا محمدی

«رضا حق‌شناس» یکی از رزمندگان هوافضای سپاه بود که در خلال جنگ تحمیلی رمضان در مصاف با دشمن امریکایی – صهیونیستی به شهادت رسید. آقا رضا در هنگام شهادت دو فرزند ۱۹ ساله و ۱۶ ساله داشت که اکنون محمد حق‌شناس، فرزند ۱۶ ساله شهید، با ما هم‌کلام شده است!
است تافراری از زندگی و خاطرات پدر شهیدش را روایت کند.
سر هنگ حق‌شناس را باید رزمنده‌ای گمنام و در عین حال مکتبی بدانیم که پیش از دوده‌ها از عمر خود را در سپاه خدمت کرد و عاقبت این خدمت خالصانه نیز با سعادت شهادت در بامداد ۲۰ اسفندماه در کنار دو هم‌رزمش مهدی بازگیر و احسان حسینی رقم خورد.
محمد حق‌شناس در گفت‌وگو با ما می‌گوید: «من نماز خواندن را از پدرم یاد گرفتم. بارها با او به سفر اربعین رفتیم و عشق به آقا امام حسین(ع) را از زمزمه‌های پدر و مادر به ودیعه دارم.»

■ ■ ■

چند سال دارید و در خانواده چند خواهر و برادر هستید؟

من و یک خواهر کم الا ۱۹ ساله است، دو یادگاری شهید رضا حق‌شناس هستیم. من خدوم ۱۶ سال دارم و پدرم هم متولد سال ۱۳۵۹ بود. ایشان هنگام شهادتش در بامداد ۲۰ اسفندماه سال گذشته (۱۴۰۴) ۴۵ سال داشت.

شما هنوز در سن نوجوانی قرار دارید، چه تصویری از شهادت بابا دارید؟

پدرم عاشق امام علی(ع) بود و در سفرهایی که با هم اربعین به کربلا و نجف می‌رفتیم، عشق و ارادت ایشان به امیرالمؤمنین(ع) بسیار نمایان بود. جالب است که شهادت پدرم هم در بامداد ۲۰ اسفند مصادف با ۲۱ ماه رمضان که شهادت امام علی(ع) است رقم خورد. بابا در طول عمرش بارها آرزوی شهادت کرده بود. بار آخر که با هم نجف مشرف شده بودیم، مقابل حرم امام علی(ع) بودیم که پدرم رو به من کرد و گفت: پسر! دعا کن واز آقا پخواه که پدرت شهید بشود. رو به ایشان کردم و گفتم: بابا چرا چنین حرفی می‌زنی؟ گفت: خیلی از دوستانم شهید شدند و الان جای خوبی رفته‌اند. من هم دوست دارم شهید بشوم و پیش وقایم بروم. . با این حرف‌هایی که بابا می‌زد، ما می دانستیم که شهادت خواسته قلبی ایشان است. بنابراین وقتی به شهادت رسید، هر چند خیلی ناراحت و دل‌تنگ شدیم، ولی اینکه او به آرزویش رسید، ما را دلخوش می‌کند.
تصوری که من از شهادت پدرم دارم این است که او به خواسته دلش رسید. آن چیزی که سال‌ها در آرزویش بود و لایفش بود را به دست آورد و عاقبت به خیر شد.

در زندگی چه چیزهایی را از پدرتان یاد گرفتید؟

من خیلی چیزها را از بابا یاد گرفتم. هرچه دارم از او و مادرم دارم. پدرم به من نماز خواندن یاد داد. کنارم می‌ایستاد و با صدای بلند نماز می‌خواند تا من تکرار کنم و یاد بگیرم. ایشان خیلی دوست داشت که من و خواهرم تربیت مذهبی و انقلابی داشته باشیم. پدرم را در تشویق می‌کرد که در بسیج فعالیت کنم. همین‌طور من را با محط مسجد و هیئت آشنا کرد. نسل به نسل پدرهای ما به فرزندان‌شان عشق به امام حسین(ع) و اهل بیت(ع) را یاد دادند و پدر من هم همین‌طور بود. ایشان آدم بسیار مهربانی بود و بر محبت و احترام به والدین بسیار تأکید می‌کرد. خودش هم در مواجهه با والدینش بسیار متواضع، صبور و مهربان بود.

آخرین سفر اربعین که با هم رفتید چه زمانی بود؟

سال گذشته به دلیل جنگ ۱۲ روزه پدرم نتوانست به سفر اربعین برود. سال قبل از آن با هم رفتیم و همان‌طور که عرض کردم ماجرای حرم امام علی(ع) و دعایی که گفته بود برای شهادتش بکنم پیش آمد. این سفرهای اربعین خیلی برایم خاطر‌انگیز است. هنوز هم در ذهن



شهید حق‌شناس

مرورشان می‌کنم و آرزو دارم که یک‌بار دیگر چنین سفری را تجربه کنم. هرچند که بابا دیگر نیست و باید بدون ایشان به زیارت اربعین بروم.

از بین دوستان شهید پدرتان، ایشان به کدام شهید بیشتر ارادت داشت؟

«شهید سید مهدی سهرابی». پدرم با این شهید خیلی رفیق بود و سر مزارش زیاد می‌رفت. خیلی هم شهید سهرابی را یاد می‌کرد. این شهید گرانقدر از شهدای جنگ

هیچ‌وقت برای مال دنیا دعا نکرد

شهید سرهنگ پاسدار سیدمهدی سهرابی که از دوستان صمیمی شهید رضا حق‌شناس بود، از شهدای یادگان امام علی(ع) است که در خلال جنگ تحمیلی ۱۲ روزه در حملات رژیم سفاک اسرائیل در خرم‌آباد به شهادت رسید. این شهید گرانقدر تأثیر معنوی بسیاری روی دوستانش نظیر شهید حق‌شناس داشت و پس از شهادتش نیز شوق شهید حق‌شناس برای شهادت دوچندان شده بود. از سید مهدی سهرابی روایت‌ها و خاطرات خوبی بر جای مانده است.

مادر شهید سهرابی در خصوص شهیدش می‌گوید: «سید مهدی همیشه خوش اخلاق بود و هیچ‌وقت ندیدم پشت سر کسی حرف بزند. او با همه مهربان و خوش‌رو بود. بعداز شهادتش دیگر توانی ندارم. پسرم بسیار خوب و دعا کن که شهید شوم. او هر چند آرزوی شهادت داشت، اما هیچ‌وقت دلش نمی‌آمد من را بر نچاند. همیشه قربان صدقه من می‌رفت و با اخلاق بود.»

همسر شهید سهرابی نیز از سال‌ها زندگی مشترک با ایشان می‌گوید: «همیشه به من می‌گفت: اهل تجملات نباش. ما جشن عروسی

ف

من ۱۶ سال سایه پدر بر سرم بود. اما ایشان در همین زمان کم هر چیزی که بلد بود به من و خواهرم یاد داد. بابا به من نماز خواندن و عشق به اهل بیت(ع) را آموخت. به من یاد داد که تفکر بسیجی داشته باشم و با مسجد و هیئت انس بگیرم. ایشان یک رزمنده مکتبی بود و ولایت‌مداری را به ما آموخت

می‌برد، همان شهدا بودند. یادم است زمان تشیع پیکر شهید سهرابی، پدرم با اشاره به پتر تصویر ایشان در مراسم به من گفت: ببین پسر، اگر آدم کارهای خوبی انجام دهد و خوب هم این دنیا را ترک کند، خدا او را همین قدر عزیز می‌کند و در چشم مردم او را بزرگ می‌کند.

پس ایشان زمینه‌های شهادت‌شان را در ذهن شما و خانواده ایجاد کرده بود؟

بله همین‌طور است. بابا خصوصاً پس از جنگ ۱۲ روزه زیاد از شهادت صحبت می‌کرد و قدم به قدم ما را آماده شهادتش کرده بود. همیشه که به زیارت مزار شهدا می‌رفت، ما را هم همراهش می‌برد. اگر ایشان نبودند، خداون ما به همراه مادرم می‌رفتیم و اینجا باعث شده بود که زمینه‌های پذیرش شهادت بابا فراهم شود. البته نه اینکه ما باور داشته باشیم که او شهید می‌شود، بلکه یک‌سری مقدمات در دل‌مان ایجاد شده بود. وقتی خبر شهادت پدرم را شنیدیم، مسلماً ناراحت شدیم. اما یک حس عجیبی داشت! انگار هم به آن افتخار می‌کردیم و هم غمگین بودیم. هم بارمان نمی‌شد و هم به چشم می‌دیدیم که پیکرش روی دست مردم و داخل تابوت مزین به پرچم ایران جا به جا می‌شود. یک نکته‌ای که باعث تأسف ما شد، این بود که پیکرش را در معراج به ما نشان ندادند، چون گویا صورت ایشان مجروح شده بود. ما نتوانستیم او را برای بار آخر ببینیم و دیدار ماند به قیامت.

آخرین وداع‌تان با پدر‌تان تفاوتی با دفعات قبل داشت؟

آخرین باری که بابا از خانه رفت، ظهر روز قبل از شهادتش بود. ظهر که رفت، بامداد روز بعد ساعت ۳صبح به شهادت رسید. همیشه که از خانه می‌رفت، صرفاً خداحافظی می‌کرد. اما آن روز به من گفت: «دیگر بر نمی‌گردم و حواست به مادر و خواهرت باشد.» این



شهید حق‌شناس

ف

پدرم با شهید سید مهدی سهرابی خیلی رفیق بود و سر مزارش زیاد می‌رفت. خیلی هم شهید سهرابی را یاد می‌کرد. این شهید گرانقدر از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲(روژه است. پدرم از جمله کسانی بود که پیکر شهید سهرابی را پس از شهادت، از زیر آوار خارج کرده بود. همیشه می‌گفت: «سید مهدی خیلی آدم خوبی بود»

ف

پدرم با شهید سید مهدی سهرابی خیلی رفیق بود و سر مزارش زیاد می‌رفت. خیلی هم شهید سهرابی را یاد می‌کرد. این شهید گرانقدر از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲(روژه است. پدرم از جمله کسانی بود که پیکر شهید سهرابی را پس از شهادت، از زیر آوار خارج کرده بود. همیشه می‌گفت: «سید مهدی خیلی آدم خوبی بود»

ف

پدرم با شهید سید مهدی سهرابی خیلی رفیق بود و سر مزارش زیاد می‌رفت. خیلی هم شهید سهرابی را یاد می‌کرد. این شهید گرانقدر از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲(روژه است. پدرم از جمله کسانی بود که پیکر شهید سهرابی را پس از شهادت، از زیر آوار خارج کرده بود. همیشه می‌گفت: «سید مهدی خیلی آدم خوبی بود»

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰



شهید حق‌شناس و پسرش محمد

شهادت رسید و همراه قافله شهدا شد. **گویا یاد پدرتان متولد اسفند بود و در اسفند هم به شهادت رسید؟**

بله! ایشان متولد ۱۹ اسفند سال ۵۹ بود و بامداد بیستم یا به تعبیری شامگاه ۱۹ اسفند ۱۴۰۴ به شهادت رسید. در واقع روز تولد زمینی‌اش، تولد دوبارهای یافت. این تقارن خیلی جالب است. اما جالب‌تر از آن این است که بابا در روز شهادت امام علی(ع) به شهادت رسید! امامی که پدرم بسیار به او ارادت داشت و بسیار به امیرالمؤمنین(ع) عشق می‌ورزید. وقتی که پدرم را تشییع می‌کردند، من یاد تشییع پیکر شهید سید مهدی سهرابی و حرف‌های آن روز پدرم افتادم. بابا می‌گفت: آدم اگر خوب زندگی کند و خوب بمیرد، این‌طور خدا او را عزیز می‌کند و آن روز دیدیم که پیکر خودش روی دستان مردم به سوی آرامگاه اب‌دلی‌اش می‌رود. پتر تصویر بابا هم نصب شده بود و بعضی از مردم تصاویر او را به دست داشتند. عین صحنه‌هایی که در تشییع پیکر شهید سهرابی بود، اینجا هم رقم خورده بود. انگار بابا در تشییع پیکر دوستان شهیدش، مراسم تشییع خودش را دیده بود.

سخن پایانی.

من ۱۶ سال سایه پدر بر سرم بود. اما ایشان در همین زمان کم هر چیزی که بلد بود به من و خواهرم یاد داد. بابا به من نماز خواندن و عشق به اهل بیت(ع) را آموخت. به من یاد داد که تفکر بسیجی داشته باشم و با مسجد و هیئت انس بگیرم. ایشان یک رزمنده مکتبی بود و ولایت‌مداری را به ما آموخت. من دوست دارم راه او را در همه مسائل طی کنم. مثل او باشم و عاقبتم را در راهی گر بزنم که بابا رفت و در همین مسیر هم عاقبت به خیر شد. یک چیزی که ایشان خیلی تأکید داشت و به من گوشزد می‌کرد این بود که هیچ‌وقت بازگرت از خودت، خصوصاً پدر و مادر، بلند حرف زن و آنها را از خودت نرنجان. البته این حرف‌ها را که می‌زد، خودش هم عمل می‌کرد. هیچ‌وقت به یاد نداریم که بابا بخواهد یا پدر بزرگ و مادر بزرگ به tendی حرف بزند. خود آنها هم می‌گویند که شهید هیچ‌وقت حتی در ناراحتی حرف تندی به ما نزد و هر دواز بابا راضی بودند. پدرم آدم مهربانی بود و این مهر و محبت را مثل ارثی‌های برای ما به جا گذاشت. امیدوارم ما هم بتوانیم راه او را به خوبی طی کنیم و شهید شفیع مادر آن جهان باشد.

				۹	۸	۶								
							۷	۳	۶					
													۲	۱
													۴	
													۸	۱
													۷	
													۵	۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵

از راست به چپ

۱- نوازنده جنگ در عهد ساسانی - کشور کانگوروها ۲- معبود دروغین- اتحادیه فوتبال اروپا- گوشه‌نشین شطرنج- کشاورز ۳- چوب خوشبو- سرسرای هتل - حمله نظامی- آرایش درخت ۴- همکار خاک‌انداز- خنده بلند- پول‌زاین ۵- جایزه قهرمان- ریسمان- عدد مجهول سه تانه ۶- به دنیا آوردن- میدانی در تهران- منتقل کردن ۷- شهری در و پیکر- وسیله برش- ابزار کفاشی - تفاله گنجد ۸- شهر عمارت شاه نعمت‌الله ولی- شهری در فارس ۹- شامل همه- نوردنده- دیوار بلند- پوشاک گشاد و بی آستین ۱۰- برعکس مناقصه- مزاحم اینترنتی- صدای ضربه به در ۱۱- مظهر چسبندگی- فلز گلوله- نیم صدای ساعت ۱۲- اسم آذری- غنیمت و بهره- از مشکلات زوج‌های جوان تهیه آن است ۱۳- کیل- فتنه‌جو- خوراک قناری- صدمتر مربع ۱۴- سیاه‌پوست- عنصر شیمیایی- اشعه فرابنفش- جنس قوی ۱۵- مثل گریه دروغین- نشست و برخاست

از بالا به پایین

۱- یزدان -ورزشگاهی در میلان ایتالیا ۲- از خدایان یونان باستان- پسوند خریدار- درخت انگور - زگهواره تا گور بجوی ۳- جایگاهی در جهنم- میحت- دست نخورده - فنی در کشتی ۴- خط کش مهندسی- تلفظ حرف «ه»- صاحب الغدير- هنوز انگلیسی ۵- راه آذری- ساخته رسول ملاقلی‌پور با بازی احمد نجفی و مسعود کرامتی ۶- دورویی- اجاره بها- از سوغاتی‌های تبریز ۷- شهری در استان زنجان- نزد ایرانیان است و بس- آفت نباتی- مادر ل ۸- ایمان قلبی- عشق ۹- فر مانده بدن- معاون فراری هیتلر- وقت و زمان معین- شهری در ایتالیا ۱۰- واحد فرش - یادست نشان دادن- ضرورت ۱۱- فاصله میان دو پرده نمایش- جنس و صنف ۱۲- خاموش فرنگی- ته- چرک و کثافت- نه ته پياز نه سر پياز ۱۳- نگهبان کودک- مردن بر اثر غصه- یار خوش- حدیث پنج تن آل عبا ۱۴- نصرت- همراه اشغال - یادداشت- هر گوشه زمین فوتبال ۱۵- از اسماء الحسنی- لخت